

الرابعة و السبعون: غررٌ في القدرة

الخامسة و السبعون: غررٌ في عمومِ قدرته تعالى لِكُلِّ

شَيْءٍ خلافاً لِلثَّنْوِيَّةِ و الْمُعْتَزَلَةِ

درس يكصد و هشتاد و هشتم تا درس يكصد و نود و

دوم

درس يكصد و هشتاد و هشتم:

تحقق قدرت و كيفيت آن در خداوند متعال (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

غررٌ في القدرة:

و كَوْنُهُ نُورًا عَلَى الْقُدْرَةِ دَلٌّ *** لَا يَلْزَمَنَّهَا حُدُوثٌ مَّا انْفَعَلَ
لَكِنَّ بِالْفِعْلِ الشُّعُورَ وَجَبَا *** فَالْحَقُّ مُوجِبٌ وَ لَيْسَ مُوجِبًا^١

غررٌ في عمومِ قُدْرَتِهِ تَعَالَى لِكُلِّ شَيْءٍ خِلَافًا لِلتَّنَوِيَةِ وَ الْمُعْتَزَلَةِ:

يُعْطِي عَمُومَهَا عَمُومَ الْجَعْلِ *** وَ نَفِي إعْطَا الْقُوَّةَ لِلْفِعْلِ
وَ إِنَّ عِلْمَ الْأَوَّلِ فِعْلِيٌّ *** وَ كَيْفَ لَا وَ عِلْمُهُ ذَاتِي
وَ الشَّيْءُ لَمْ يُوجَدْ مَتَى لَمْ يَوْجَدْ *** وَ بِاخْتِيَارٍ اخْتِيَارٌ مَّا بَدَا
وَ كَيْفَ فَعَلْنَا إِلَيْنَا فَوْضًا *** وَ إِنَّ ذَا تَقْوِيضٍ ذَاتِنَا اقْتَضَى^٢

بحث اول مرحوم حاجی در اینجا راجع به اصل

قدرت و تحقق قدرت در خداوند متعال است و از

باب اصل وجود وارد می شوند برای اینکه **الوجود**

نورٌ و معنای نور هم **الظاهرُ بِنفسِهِ، المظهرُ لِغيرِهِ**

است پس وقتی که ما حقایق را در عالم مجسم

می بینیم و از آن طرف ادراک می کنیم که وجود اصل

همه اشیا است بنابراین اثبات قدرت برای ظهور

وجود برای صانع اولش هست که این عبارت از

همان نوریت وجود است و چون وجود نور است

١ . منظومه، ج ٣، ص ٦١٣.

٢ . منظومه، ج ٣، ص ٦١٧.

پس مظهریت وجود، قدرت آن نور است.

نظریه متکلمین راجع به قدرت پروردگار

و رد مرحوم حاجی بر آنها

برگشت مطالبی که در اینجا مطرح می‌شود یک مقداری به همان مسائل متکلمین است که مطرح کرده‌اند؛ آنها در قدرت شرط را صحت فعل و عدم صحت فعل می‌دانند که فعل صدورش صحیح باشد، این را شرط برای قدرت می‌دانند. مرحوم حاجی در اینجا یک اشکالی که وارد می‌کند این است که می‌فرمایند: صحت به امکان برمی‌گردد، تحقق یک فعلی زمانی صحیح است که ممکن باشد. بنابراین امکان ذاتی برای اشیاء است که صحت فعل را می‌طلبد و اگر ما معتقد باشیم بر اینکه قدرت به عنوان شرط متأخرش صحت فعل است که همان امکان ذاتی اشیاء است بنابراین قدرت خداوند متعال جنبه استعداد دارد نه جنبه فعلیت؛ یعنی خداوند متعال وقتی قادر است که شرط متأخرش به همین نفس اشیاء خارجی است که اینها بخواهند تحقق پیدا کنند، قبلش قادر نبوده است. درحالی که ما می‌دانیم خداوند متعال واجب به ذات است و واجب الوجود

به ذات واجب الوجود من جمیع جهات است نه اینکه در بعضی از جهات واجب الوجود و نسبت به بعضی از جهات ممکن الوجود باشد، آن دیگر خدا نیست. وقتی یک ذاتی وجودش واجب بود عوارض آن ذات هم طبعاً واجب است و واجب آن ذات هم واجب است والا در اصل واجب الوجود بالذات بودن تناقض پیش می آید.

بعد مرحوم حاجی می فرمایند: بله، ما آنچه که در فاعل و عامل سراغ داریم و باید باشد شعور و اختیار است؛ این مطلب هست که در هر مسئله فعلی و فعلی فعلی این مسئله اختیار و شعور باید باشد، ولی این اختیار در قدرت نیست؛ - همان مسئله اختیار که جنبه فعلی دارد، من باب مثال اینکه بتواند انجام بدهد یا نتواند انجام بدهد - توانستن یا نتوانستن در مسئله قدرت نیست. در قدرت، تمام توانستن است. اینکه مطلب را به جبر برمی گرداند این است که یک فاعلی در فعل خودش مختار نباشد یا اینکه مختار باشد ولیکن شاعر نباشد. این مسئله، مسئله جبر است. شعور یعنی فعل از روی ادراک شرط برای اختیار است، برای رفع جبر است و همین طور فعل از روی

اختیار شرط برای تحقق فعل از غیر جبر است و اما اگر ما بدانیم و معتقد باشیم که خداوند متعال همان‌طوری‌که نسبت به اصل وجود فاعل مختار است همان‌طور نسبت به مبادی قریبه و بعیده فعل انسان هم قادر است؛ بنابراین همه افعال به خداوند متعال استناد دارد و اختیار این عبد هم در اختیار او است یعنی خداوند متعال قادر بر اختیار او است و همین اختیار او را ایجاد می‌کند همان‌طوری‌که سایر مبادی را خداوند متعال ایجاد می‌کند. این مسئله دیگر مسئله جبر نیست.

توجیه نظریه متکلمین راجع به قدرت پروردگار

ما در اینجا می‌توانیم کلام متکلمین را توجیه کنیم بر اینکه منظور از صفت فعلی که اینها دارند به معنای امکان ذاتی خود فعل نیست که برگشتش به تجدّد این قدرت در خداوند متعال باشد که موجب نقص او بشود بلکه همان‌طوری‌که ما در وجود خودمان احساس می‌کنیم مثلاً یک وقتی قدرت داریم و این قدرت را در وجود خودمان احساس می‌کنیم و می‌بینیم اما یک وقتی آن قدرت را اعمال می‌کنیم،

اعمال قدرت با خود اصل قدرت تفاوت دارد اعمال قدرت متوقف بر امکان ذاتی خود آن اشیاء است و این دیگر نمی‌شود که جنبهٔ قدمت داشته باشد این ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ است. بله، خود اصل قدرت که در خداوند متعال است قدیم است و واجب وجود بالذات واجب الوجود من جمیع جهات است و این اعمال قدرت هم خودش ازلاً بوده است یعنی در ازل این اعمال بوده است و این تجدّد بوده است منتها برای ما منکشف نشده است.

پس از این نقطه نظر می‌توانیم کلام متکلمین را توجیه کنیم گرچه اینکه اینها به این مطلب معتقد باشند خیلی بعید است و همان‌طور که مرحوم حاجی می‌فرماید، این نقص در واجب وجودیت ذات پیش می‌آورد. لذا ایشان اعتراض می‌کنند بر افرادی که اینها به جای اینکه بگویند: خداوند متعال موجب است، گفته‌اند: موجب است. خداوند متعال موجب است نه اینکه در ایجاد او موجب است موجب یعنی از خودش اختیار ندارد بلکه یک سلسله قوانین،

^۱ . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۲۳:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاص پردازد.»

خداوند را به انجام این کار مکلف و مجبور کرده‌اند.

بالفعل بودن قدرت و مقدور در خداوند

متعال

این شرک و کفر است ولی موجبِ یعنی ایجاب می‌کند وقتی ایجاب می‌کند پس ایجاب می‌شود پس وجود پیدا می‌کند پس اینکه خداوند متعال این فعل را انجام می‌دهد دلیل بر این نیست که قدرت بر این فعل نداشته است بعد این قدرت برای او تجدّد و حدوث پیدا کرده است؛ یعنی نبود و بعد این را انجام داده است، این طور نیست بلکه جنبه فعل در خداوند متعال همیشه بالفعل است و هیچ وقت به استعداد نیست. قدرت در خداوند متعال همیشه بالفعل است پس مقدور هم در خداوند متعال بالفعل است جنبه قادریت در خداوند متعال بالفعل است، جنبه مقدوریت هم بالفعل می‌شود. بنابراین این مسئله موجبیت در اینجا برداشته می‌شود و موجبیت به وجودی اطلاق می‌شود که تحت سیطره و جبر مجبری قرار بگیرد.

تلمیذ: این مطلب که فرمودید: از جبر نیست و

اختیار هست شاعر نیست و شاعر هست و یا اختیار

هست و شاعر هم هست این مختار می شود اما اگر
اختیار بود و شاعر نبود مختار نیست پس
در این صورت کل عالم شاعرند پس در عالم هیچ
جبری در فواعل نیست یعنی فاعل‌هایی که در
عالم‌اند - حتی ذرات - هر فعلی را که انجام می‌دهند
اختیاراً انجام می‌دهند.

استاد: من [این را] در مورد عاقل عرض کردم؛
وقتی شخص عاقل از روی اختیار و عقل [کاری
انجام می‌دهد] شعور هم در کارش لازم است. البته
لازم نیست آن شعور، شعور تامّ باشد بلکه همین قدر
که شعور در انجام فعل باشد و مانند نائم نباشد یا
مانند دیوانه نباشد [کفایت می‌کند] دیوانه این کار را
انجام می‌دهد منتها خودش شاعر به این عمل نیست
که انجام می‌دهد بلکه صرفاً یک تصویری است - او
تصور هم انجام می‌دهد - اما شاعر نیست که این
عملی که انجام می‌دهد می‌تواند انجام ندهد و
می‌تواند انجام بدهد. در کیفیت و این حرف‌ها
هیچ گونه شعوری در اینجا ندارد لذا به این هم مختار
نمی‌گویند.

تلمیذ: نمی‌توانیم قدرت را به کل اجزایی که در

عالم وجود دارد تعمیم بدهیم؟!

قادریت تمام اشیاء عالم

استاد: بحث، بحث فعل از روی اختیار است،
بحث قدرت نیست. همهٔ اشیایی که در عالم هستند
قادر هستند. یک وقت صحبت در این است که ما
فعل را به عنوان اختیار مطرح می کنیم، در اختیار،
شعور لازم است ولی حالا فرض کنید این نار که
می سوزاند آیا قدرت بر احراق دارد یا ندارد؟! دارد،
اما مختار هم هست؟! مختار نیست. بحث قدرت
جدا است و بحث فعل اختیاری جدا است. این یک
بحث است. یک بحث هم این است که اصلاً ما
تکویناً این مطلب را مطرح می کنیم که آیا در عالم
تکوین همهٔ اشیاء از روی اختیار یک فعل را انجام
می دهند یا نه؟ بله، همان طور که شما می فرمایید: هر
فعلی را تکویناً از روی شعور انجام می دهند در واقع
خود را ملزم و متعبد به اجرای مشیت الهی می نماید
گرچه از دید ما پنهان است. این یک مطلب دیگر
هست مثل:

و آیات قرآن که دلالت بر این دارد: ﴿وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُمْسِكُ بِحَمْدِهِۦ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲ و امثال ذلک. تمام اینها حکایت از این مطلب می‌کند که افعالی که در کل عالم اتفاق می‌افتند تمام اینها کُتره و صُدْفه نیست بلکه تمام اینها از روی اختیار و مشیّت است و تمام اثرات و تمام تأثرات همه از روی مشیّت و از روی اختیار انجام می‌گیرد مثلاً همین بچه‌ای که الآن از دنیا می‌رود با اختیار خودش از دنیا می‌رود گرچه ما خیال می‌کنیم از بالا به پایین پرت شده است ولی او رفتن خودش را اختیار کرده است. یا همان دارویی که الآن دارد تأثیر می‌کند، آن دارو از روی اختیار تأثیر می‌کند و الاّ تأثیر نمی‌کرد. این جذب و دفع بدن که انجام می‌گیرد ما خیال می‌کنیم که داریم مسئله‌ای را تحمیل

^۱. مثنوی معنوی، دفتر اوّل، بخش ۱۵۰- مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنک پرتو وحی بروزد آن آیت را پیش از پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بخواند گفت پس من هم محلّ وحی‌ام.

^۲. سوره اِسرَاء (۱۷) آیه ۴۴. افق وحی، ص ۴۸:

«هرچه در عالم وجود تعین می‌یابد به لحاظ همان شعور و ادراک و علم درونی خود، تسبیح و حمد پروردگار را می‌نماید ولی چه سود که شما از حقیقت و کنه این مسئله بی‌اطلاع و جاهلید.»

می‌کنیم اما در واقع اینها خودشان دارند اختیار می‌کنند.

اگر مشیّت خدا نباشد اینها اختیار نمی‌کنند و اینها علم به مشیّت خدا دارند و اختیار می‌کنند. تک‌تک سلول‌های بدن ما عالم به مشیّت هستند و طبق مشیّت خدا کار می‌کنند؛ جذب و دفع می‌کنند و به حیات خودشان ادامه می‌دهند. تمام سنگ‌ریزه‌های عالم بر طبق اختیار خودشان دوام و حیات و بقاء دارند. این مسئله اختیار تشریعی با تکوینی تفاوت پیدا می‌کند و دو چیز جدای از هم هستند.

تلمیذ: ... کل اشیاء عالم مکلف هستند چون تکلیف...

استاد: بله تکوینی است.

تلمیذ: اختیار بین فعل و ترک ندارند؟

استاد: ندارند، ولی چون مشیّت خدا را ادراک

می‌کنند طبق مشیّت عمل می‌کنند و نافرمانی اصلاً

معنا ندارد. یعنی شمر و یزید هم همین‌طور هستند؛

شمر و یزید در جنبه تشریعی شان اختیار دارند اما در

جهت تکوینی خودشان نه؛ یعنی دست و مغز و

خصوصیاتش، تمام اینها مشیت خدا را دارند انجام می دهند گرچه الآن در نفس خودش احساس می کند که عاصی است و دارد خلاف می کند و با توجه به خلاف دارد آن کار انجام می دهد، آن جدای از این است.

عروض عرض ناصالح موجب خروج از تحت حکومت خدا و مظهریت خدا نمی شود

ما موجودی که جدای از مظهریت حق باشد اصلاً نداریم و به صرف این عَرْضی که یک عَرْض ناصالح است و بر افراد عارض می شود آنها را از تحت حکومت خدا و مظهریت خدا خارج نمی کند بلکه هرچه باشد این هم مظهر خدا است. مظاهر خدا هستند اگر یک قدری دیدمان را توحیدی کنیم دیگر خیلی مسائل در اینجا پیش می آید. این بحث تمام شد.

بحث دیگر راجع به این است که قدرت خداوند متعال عام است و شمولش جمیع مشاکل و وجودات را می گیرد. این دیگر نیازی به دلیل ندارد ولی از نقطه نظر اینکه ایشان بحث قدرت و اینها را مطرح

کرده‌اند به‌جهت این است که بعضی افتراق قائل شده‌اند به اینکه ذوات اشیاء مشمول قدرت حق هستند ولی افعال اشیاء مشمول نیستند؛ اینها قائل به ثنویت شده‌اند. چطور شما ذوات انسان را مشمول قدرت خدا می‌دانید ولی می‌گویید که در افعال هیچ ربطی به قدرت خدا ندارد؟! در خود ذات اشیاء ما دخالت نداریم و در مورد فعل ما او دخالت ندارد؛ خودمان به‌وجود آمدیم ولی در کارهایمان - یعنی کاری که انجام می‌دهیم - دیگر او دخالت ندارد. بله، نهایت کاری که این آقایان انجام بدهند بگویند که خدا قدرتش را به ما داده است. همین، قدرتش را به ما داده است مثل اینکه شما بنزین را داخل ماشین می‌ریزید اما الآن این ماشین از این خیابان می‌رود یا از آن خیابان این دیگر به راننده مربوط است و دیگر به ماشین مربوط نیست؛ خدا بنزین کارها را به ما داده است همین نان و آب و دوغی که می‌خوریم اینها همه‌اش قدرتی است که خدا داده است، صحت و سلامت جسم، قدرتی است که خدا به ما داده است، تمهید شرایط، قدرتی است که خدا داده است ولی

افعالی که ما انجام می‌دهیم دیگر به خدا مربوط نیست؛ خدا می‌گوید: خودت می‌دانی، برو پی کارت، خواستی از این طرف بروی برو، داخل جهنم می‌اندازمت، خواستی از این طرف برو داخل بهشت می‌اندازمت. ﴿إِنَّا هَدَىٰ نَهْ السَّبِيلِ إِمَّا شَاكِرٌۭا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱ هر کاری که می‌خواهی انجام بدهی خودت می‌دانی، بنده حدود حکمرانی خودم در افعال تو نیست، من فقط تو را خلق کرده‌ام و بعد تو را مختار و رها کردم به آنچه که تشخیص می‌دهی عمل کنی و به آنچه که فاسد می‌دانی پرهیز کنی. این دیگر به خودت مربوط است، بعد هم آنجا گوشت را می‌گیرم و خلاصه آنجا از تو حساب پس می‌گیریم. اینکه تو چه کار می‌خواهی انجام بدهی من خبر ندارم و انجام نمی‌دهم در کار تو هم دخالت نمی‌کنم.

این چیزی است که آقایان ما می‌گویند یعنی مراجع ما قائل به این هستند. آخوندهای ما قائل به این هستند، آنهایی که از هیچ چیزی خبر ندارند قائل

^۱ . سوره انسان (۷۶) آیه ۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۵۶:

«به‌درستی که ما راه سعادت و طریق وصول و قرب حق را به انسان نمودیم، ولیکن او یا در مقام شکر برآمد و یا در صدد کفران شد.»

به این هستند و این کفر محض است. به جهت اینکه اگر ما قدرت را در خداوند بدانیم، چطور می‌توانیم قدرت او را تخصیص بزنیم؟! آیا مشیت خداوند مطلق است یا مطلق نیست؟! آیا خداوند شیئی را اراده می‌کند یا اراده نمی‌کند؟! خداوند می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟! یا اینکه خدا خواستش را منوط به خواست ما قرار داده است؟! کدام یک از اینها است؟! اگر خدا شیئی را می‌خواهد پس چه شخصی است که از خواست او جلوگیری کند؟! اگر خدا چیزی را نمی‌خواهد پس چه قدرتی است که بر خلاف خواست او عمل می‌کند؟! اگر خدا هیچ چیزی را نمی‌خواهد و خواست خود را بر خواست ما متوقف کرده است، این علت می‌شود، و خودش کنار نشسته است و می‌گوید: هرچه معلول انجام بدهد من هم همان را می‌خواهم یعنی معلول است که مشیت خود را بر مشیت خدا ترجیح می‌دهد. یا برای خدا خواست درست می‌کند، خدا که خواستی ندارد؛ می‌گوید: تو چه می‌خواهی؟! می‌گوید: من این را می‌خواهم، می‌گوید: پس من این را قبول دارم. پس

در اینجا خداوند متعال دست بسته کنار نشسته است و مشیّت خود را بر مشیّت اینها متوقف کرده است. تمام اینها کفر است و این مساکین خبر ندارند که این حرف‌هایی که می‌زنند دارد سر از کجا درمی‌آورد فقط همین‌طور ریش دراز کرده‌اند و از مسائل هیچ‌گونه اطلاعی ندارند. همه اینها کفر و شرک است.

خواست خداوند متعال یک خواست است مشیّت خدا یک مشیّت است و این مشیّت او مطلقه است. چگونه ممکن است که تمام اشیاء از نقطه نظر ذات متدلّی به خداوند باشند و متکی به او باشند اما از نقطه نظر فعل مستقل باشند؟! آن فعلی را که می‌گویند انجام می‌دهد، مگر سوای بقاء ذات است؟! مگر سوای خود همان افعال و لوازم ذات است؟! شما وجود خود شیء را در دست می‌گیرید ولی افعال او در دست شما نیست؟! کرداری که او انجام می‌دهد در دست شما نیست؟! وقتی که ما مسئله وجود را و اصل وجود و وحدت وجود را ثابت کردیم، چگونه ممکن است شما به افعال و کردار جدای از مسئله وحدت وجود، حکومت مستقل

بدهید؟! مگر می‌شود؟! اگر خود وجود، وجود واحد است و آن وجود واحد، وجود نازلۀ پروردگار است، یعنی افعال خارج از آن وجود نازلۀ است؟! مسخره نیست؟! اصلاً مسخره است دیگر این جمع بین متناقضین است.

لذا مرحوم حاجی در اینجا برای تعمیم قدرت خدا ادله‌ای را اقامه کرده‌اند که تقریباً می‌توان گفت که اکثرش واضح است و برای رد قول متکلمین این مطلب را اقامه کرده‌اند.

البته ما که از اینجاها می‌گذریم جای بحث و اینها دارد؛ بحث زیاد است دیگر إن شاء الله در همان مطولات هست و صحبت می‌شود.

غَرُّ فِي الْقُدْرَةِ.

و كَوْنُهُ تَعَالَى نُورًا عَلَى الْقُدْرَةِ دَلٌّ لِأَنَّ الْفَيَاضِيَّةَ لَازِمُ النُّورِ وَ هَذَا النُّورُ عَيْنُ الْمَشِيَّةِ وَ الشُّعُورِ لَا يَلْزِمَنَّهَا حُدُوثُ مَا انْفَعَلَ أَيِ الْحُدُوثِ الزَّمَانِيِّ فِي الْمَقْدُورِ الْقَابِلِ لِلْأَثَرِ خِلَافًا لِلْمُتَكَلِّمِينَ فَاعْتَبَرُوا فِي مَفْهُومِ الْقُدْرَةِ انْفِكَافَ مُتَعَلِّقِهَا وَقْتًا مَا عَنِ الذَّاتِ.^۱

«اینکه خداوند متعال نور است، بر قدرت دلالت

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۴ و ۶۱۵.

می‌کند چون فیاضیت لازمه نور است» **النورُ ظاهرٌ**
بِنَفْسِهِ الْمُظْهَرُ بِغَيْرِهِ لازمه نور اظهار غیر است و تا
قدرت نداشته باشد نمی‌تواند غیر را ظاهر کند.
بنابراین پروردگار متعال نور است. چرا نور است؟!
چون وجود نور است. **الوجودُ نورٌ** چون وجود
الظاهرُ بِنَفْسِهِ وَ الْمُظْهَرُ لِغَيْرِهِ است ماهیت امر
عدمی است. «و این نور عین مشیّت و شعور است»
و آن وجود بسیط که متعلق به حق است عین مشیّت
و عین شعور است و همه آن قوالبی که در عالم امکان
اتفاق می‌افتد براساس آن مشیّت و براساس شعوری
است که در آن وجود منبسط و بر آن نور هست.
«اینکه این نور بر قدرت است از این قدرت خداوند
متعال حدوث آن زمانیات در مقدورِ قابلِ اثر لازم
نمی‌آید یعنی اینکه زمانیات، حادث باشند» بلکه
ممکن است آنها قدیم باشند منتها حدوث ذاتی و
قدیم ذاتی دارند.

«[متکلمین در این معنا مخالفت کرده و در مفهوم
قدرت انفکاک متعلّقش از ذات را در وقتی از اوقات
اعتبار کرده‌اند]» یعنی اگر شیئی همیشه با یک شیء
ملصق باشد این دلیل است بر اینکه آن ذات بر این

شیء قادر نیست؛ [اما] الصاق یک عَرَض یا یک فعلی بر یک ذات، دلیل بر عدم قدرت ذات نیست بلکه ذات همیشه هست و همیشه قدرت هم دارد و اینها از همدیگر جدا نمی‌شوند مثلاً از وقتی که یک بچه به دنیا می‌آید قلبش می‌زند تا وقتی که از دنیا می‌رود. آیا این یعنی نفس انسان قادر بر این زدن نیست؟! فرض کنید از وقتی که من متولد می‌شوم نفس می‌کشم تا وقتی که از دنیا می‌روم آیا این یعنی من یک **وقتِ مائی** قادر بر این تنفس نیستم؟! از وقتی که من به دنیا بیایم می‌توانم دست و پایم را حرکت بدهم تا وقتی که از دنیا می‌روم آیا این یعنی یک زمانی باید بگذرد که من مثل فلجی همین‌طوری روی زمین بیفتم و آنوقت شروع به حرکت کنم؟! اینکه معنای قدرت نیست بلکه معنای قدرت این است که ذات، قادر بر آن فعل باشد ولو اینکه آن فعل همیشه ملصق به ذات باشد این معنای قادر است.

تلمیذ: در وحدت وجود قدرت و قادر را یک امر اعتباری می‌دانیم اگر وحدت وجود، و وجود منبسط است پس در این صورت قادر و مقدوری نیست!

استاد: ما اشکال مختلفی می بینیم این اشکال
مختلف از کجا آمده اند؟!

تلمیذ: همان اشکال مختلف، وجود منبسط
است.

استاد: وجود منبسط که وجود مجرد است آیا
تطورش به اطوار مختلف دالّ بر قدرت نیست؟!
فرض کنید که این قرطاس خودش در ازل سفید بوده
است و تا الآن هیچ چیزی بر او پیدا نشده است شما
می توانید بگویید که در اینجا قادی وجود ندارد،
قدرتی وجود ندارد اما اگر این صفحه اوّل سفید بود
بعد سیاه بشود، بعد قرمز بشود، بعد سبز بشود، شما
می گوید: این تلوّنی که در اینجا پیدا شده است یک
منشأ می خواهد، این تبدّل یک منشأ می خواهد که آن
منشئش [قادر است] یک قادی آمده است اینها را
این طرف و آن طرف کرده است حالا یا قادر مختار یا
غیر مختار، بالأخره اگر وجود بر همان بساطت
خودش باقی بماند آن قدرت و تبدّل و تغیر و اینها
دیگر معنا ندارد. علت اینکه الآن ما می گوئیم: این
وجود قادر است چون ما در وجود تطوّر و اختلاف

می بینیم، ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ می بینیم؛

این طرف، آن طرف، بالا، پایین، سبز، سفید، سیاه،
آسمان، زمین، ملائکه و مجردات همه اینها تطورات
وجود هستند خب از کجا این تطوّر پیدا شده است؟!

تلمیذ: بالأخره تطوّر هم خودش از سنخ وجود
است خودش هم از خود وجود است؟

استاد: خودش آمد و خودش را برگردانده است،
اشکال ندارد. خود این وجود در خودش تغییر و
تحول ایجاد کرده است.

تلمیذ: می گویم که مقدور و قادر به نسبت به
خودش می شود؛ مقدور و قادر یک امر اعتباری
می شود.

استاد: کسی نگفته است که متعلّق برای یک عالم
دیگر است و از آن عالم به اینجا آورده است بلکه هر
کاری می کند در خودش دارد کار انجام می دهد.
اصلاً مسئله وحدت وجود یعنی همین؛ خود وحدت
وجود یعنی یک وجود واحد - همان یک وجود

^۱ . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۲۳:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاص پردازد.»

واحد - دارد در خودش این طرف و آن طرف می کند،
کم می کند، زیاد می کند، بالا و پایین می کند.

تلمیذ: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ ما یک يوم
که بیشتر نداریم؟!

استاد: **كُلُّ دَوْرٍ** در اینجا؛ در هر دوری.

تلمیذ: ... به معنای نزول می گیرند.

استاد: خب همان دیگر؛ دور، خودِ آن نزول
مراتب دارد؛ مراتبِ عقل دارد، مراتبِ غیر عقل دارد،
پایین دارد، مثال و ملکوت دارد؛ **بینهما متوسطات**
دارد. این عوالمی که هست همه شأنیت او را در
مظاهر مختلف بیان می کند.

و قَدْ عَرَفُوا قُدْرَتَهُ تَعَالَى بِصِحَّةِ الْفِعْلِ وَ التَّرْكِ
و هُوَ بَاطِلٌ إِذِ الصِّحَّةُ هِيَ الْإِمْكَانُ وَ وَاجِبُ
الْوُجُودِ بِالذَّاتِ وَاجِبُ الْوُجُودِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ
فَالْقُدْرَةُ كَوْنُ الْفَاعِلِ بِحَيْثُ إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ يَشَأْ
لَمْ يَفْعَلْ كَمَا قُلْنَا.^۱

«[متکلمین قدرت خداوند متعال را به صحت
فعل و ترک تعریف کردند]» که صحیح باشد فعل و
ترک از او، وقتی فعل و ترک صحیح بود بعد خداوند

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۴.

فعل را انجام می دهد، اما اگر فعل فقط صحیح بود ولی ترک صحیح نبود این جهل می شود. می گویند: خدا این طور است که هم بشود انجام بدهد و هم بشود انجام ندهد. «این باطل است زیرا صحت فعل و ترک عبارت از امکان است و واجب الوجود بالذات، از جمیع جهات واجب الوجود است؛ و اینکه بر یک امری قدرت نداشته باشد بعد قدرت پیدا کند پس معلوم می شود نسبت به آن فعل ناقص است و واجب نیست و وجوب قدرت خداوند متعال وجوب ذاتی است.

«و همان طور که گفتیم: قدرت این است که به مشیّت بر می گردد؛ اگر بخواهد انجام می دهد و اگر نخواهد انجام نمی دهد»، این طور نیست که انجام ندادن و انجام دادن در خارج هم تحقق پیدا کند بلکه مشیّت او است و این مشیّت همیشه بوده است؛ این مشیّت او است که می تواند انجام بدهد و می تواند ندهد. کسی بر انجام دادن مجبورش نکرده است.

لَكِنْ بِالْفِعْلِ الشُّعُورُ وَجَبَا وَ يَلْزِمُهُ الْمَشِيَّةُ
الْمُعْتَبَرَةُ سَابِقاً لِقَوْلِنَا:

لِلْقُدْرَةِ اِنَّهُ قُوَّةٌ فَعْلِيَّةٌ *** اِنْ قَارَنْتَ بِالْعِلْمِ وَ الْمَشِيَّةِ

فَالْحَقُّ تَعَالَى - مُوجِبٌ - بِكَسْرِ الْجِيمِ - أَيْ فَاعِلٌ

يَجِبُ فَعْلُهُ بِقُدْرَتِهِ وَ اخْتِيَارِهِ^۱

لكن شعور بالفعل واجب است (يعنى به فعليت
فعل تعلقش مى گيرد) لازمه آن شعور هم مشييت
است كه مشييت داشته باشد كه معتبر است به قول ما
كه قبلاً گفتيم:

برای قدرت قوه فعلیه را درنظر بگیر و نسبت
بده.

اگر این قوه، مقارن با علم و مشييت بود شما بگو
كه این قدرت در اینجا وجود دارد.

پس خداوند متعال موجب - به كسر جيم - است
فاعلى است كه فعل و قدرت و اختيارش واجب
مى شود.

و هذا عَلَى مَذْهَبِ الْحَكِيمِ حَيْثُ يَقُولُ الشَّيْءُ مَا
لَمْ يَجِبْ لَمْ يُوجَدْ و لَيْسَ مُوجِباً - بفتح الجيم - أي
فاعلاً يَجِبُ فَعْلُهُ لَا بِقُدْرَتِهِ وَ اخْتِيَارِهِ. كَالْمُضْطَرِّ
تَعْرِيضُ إِلَى مَنْ نَسَبَ إِلَى الْحُكَمَاءِ إِطْلَاقُهُمُ
الْمُوجِبَ عَلَيْهِ تَعَالَى بِهَذَا الْمَعْنَى بِأَنَّهُ حَرَّفَ الْكَلِمَةَ
عَنْ مَوْضِعِهَا فَإِنَّهُمْ أَطْلَقُوا الْمَوْجِبَ - بِالْكَسْرِ - وَ
قَدْ حَرَّفَ إِلَى الْفَتْحِ.^۲

»[این بر مذهب حكيم بوده كه مى گوید:] مادامی

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۵.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۶.

که شیء وجوب پیدا نکند وجود پیدا نمی کند و لکن
نگو که خداوند متعال موجب - به فتح جیم - است
یعنی فاعلی است که فعلش واجب است اما نه به
قدرت و اختیارش مانند افراد مضطر و مجبور و
امثال ذلک. [این عبارت تعریض و کنایه است به
کسانی که به حکماء نسبت داده اند که ایشان بر
خداوند اطلاق «موجب» به همین معنایی که ذکر شد
می نمایند] حکما موجب گفته اند یا گفته است که
منظور حکما موجب است، این آقا موجب را موجب
فرض کرده است و به فتح برگردانده است.

می گویند که خداوند متعال در کار خودش
مضطر است و اینکه حکماء قدیم زمانی گفته اند گفته
است که پس خداوند متعال موجب است و هر وقتی
که بوده است این افعال هم با او بوده اند پس او در
ایجاد آن افعال مضطر بوده است نه اینکه مختار بوده
است والا اگر مختار بود پس ما باید حدوث زمانی
داشته باشیم. می گوئیم که حدوث زمانی و قدیم
زمانی به مشیت خدا کاری ندارد، این فعل او است
که از روی مشیت واقع شود لذا این فعل از روی

مشیت همیشه بوده است و کسی هم او را مجبور نکرده است.

كَيْفَ وَ هُوَ تَعَالَى عِنْدَهُم عَيْنُ الْعِلْمِ وَ الْإِرَادَةِ وَ
الْإِخْتِيَارِ فَكَيْفَ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ فَاعِلِيَّتَهُ كَفَاعِلِيَّةِ الشَّمْسِ
لِلْإِشْرَاقِ أَوْ النَّارِ لِلْإِحْرَاقِ؟!^۱

«[چگونه این طور است درحالی که] خداوند عین

علم و عین اراده و اختیار است. چگونه اینها

[این طور] می دانند [که] فاعلیت خدا مثل فاعلیت

شمس برای اشراق می ماند بدون اختیار؟! یا مانند نار

برای احراق است بدون اختیار؟!

غُرُّ فِي عُمُومِ قُدْرَتِهِ تَعَالَى لِكُلِّ شَيْءٍ خِلَافاً
لِلثَنَوِيَّةِ وَ الْمُعْتَزَلَةِ.^۲

وَ ذَلِكَ لِوُجُوهِ أَحَدُهَا قَوْلُنَا يُعْطَى عُمُومُهَا عُمُومُ
الْجَعْلِ - مَبْنًى لِلْمَفْعُولِ أَيْ الْمَجْعُولِيَّةِ - عَامَةً لِجَمِيعِ
الْمُمْكِنَاتِ لِعُمُومِ مَا هُوَ مَنَاطُهَا وَ هُوَ الْإِمْكَانُ وَ إِذَا
كَانَ الْكُلُّ لَا بُدَّ مِنْ مَجْعُولِيَّتِهَا لِإِمْكَانِهَا وَ لَا يَصْلَحُ
لِإِعْطَاءِ الْوُجُودِ إِلَّا وَاجِبَ الْوُجُودِ لِأَنَّ غَيْرَهُ لَا
يَخْلُو عَنْ مُلَابَسَةِ قُوَّةٍ سَوَاءً كَانَتْ إِمْكَاناً ذَاتِياً أَوْ
اسْتِعْدَادِياً مَعَ عَدَمِ إِفَادَةِ الْعَدَمِ لِلْوُجُودِ وَ نَفْيِ إِعْطَاءِ
الْقُوَّةِ لِلْفِعْلِ ثَبَتَ عُمُومُ قُدْرَتِهِ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.^۳

«[فصل عموم قدرت حقتعالی و انکار ثنویّه و

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۶.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۸.

۳. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۹.

«آن برای وجوهی است که یکی از آن وجوه این است که می‌گوییم: جعل عمومیت دارد» پس قدرت خدا هم عمومیت دارد؛ حالا جعل یا جعل بسیط است یا جعل مرکب؛ هردوی اینها جعل است، «این مبنی بر مفعولیت است.»

عموم مجعولیت برای جمیع ممکنات

«مجعولیت برای جمیع ممکنات عام است»، چرا مجعولیت برای همهٔ ممکنات است؟ «چون ملاک مجعولیت عام است، ملاک چیست؟ امکان است؛ امکان ذاتی برای همه هست و از آنجایی که چاره‌ای از مجعولیت کل نیست، از آن طرف فقط واجب‌الوجود می‌تواند اعطای وجود کند چون غیر واجب‌الوجود خالی از ملابسۀ قوه نیست» و به فعلیت تامّ نرسیده، همه یک قوه‌ای را دارند «حالا می‌خواهد آن امکان ذاتی باشد یا امکان استعدادی باشد» بالأخره در مرحلهٔ قوه هستند، نه در مرحلهٔ فعلیت تامّه. «از آن طرف هم این عدم "وجود" را افاده نمی‌کند و هیچ وقت قوه فعل را اعطاء نمی‌کند

[ثابت می‌شود عمومیت قدرت حق تعالی بر هر چیزی]»، فعل است که قوه را به فعل می‌رساند نه اینکه قوه است که خود را به فعلیت تبدیل می‌کند. وقتی این طور شد پس ایشان یکی از راه‌ها که عموم الجعل باشد وارد شده‌اند.

و ثانيها قَوْلُنَا إِنَّ عِلْمَ الْأَوَّلِ - تَعَالَى شَأْنَهُ - فِعْلِيٌّ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ فِعْلِيًّا وَ عِلْمُهُ ذَاتِيٌّ أَيْ عَيْنُ ذَاتِهِ الَّتِي هِيَ عَيْنُ حَيْثِيَّةِ الْعِلْيَةِ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ عِلْمُهُ تَعَلَّقَ بِكُلِّ شَيْءٍ فَقُدْرَتُهُ تَعَلَّقَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ^۱.

[دلیل دوم این قول ماست که علم خداوند متعال فعلی است و چگونه فعلی نباشد درحالی که علم او ذاتی است] یعنی عین ذاتی است که آن، عینِ حیثیتِ علیّت است برای هر چیزی و علم او به همه چیز تعلق می‌گیرد و قدرت خداوند هم همین طور.

دلیل دوم برهان علم فعلی حق است؛ علم فعلی حق و همهٔ اشیاء و علم ذاتی حق اقتضاء می‌کند که قدرت خداوند متعال همهٔ اشیاء را به علم ذاتی دربر بگیرد. چون خداوند متعال برای همهٔ اشیاء علت است لذا علم ذاتی به همهٔ اشیاء دارد و علیّت یعنی

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۲۰.

ایجاد فعلیت در معلول، پس قدرت خداوند متعال هم برای همه معلولات عموم است؛ چه ذات و چه عوارض ذات.

لَا تَتَوَهَّمَنَّ الْجَبَرَ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّ عِلْمَهُ الْفِعْلِي كَمَا تَعَلَّقَ بِفِعْلِكَ كَذَلِكَ تَعَلَّقَ بِمَبَادِيهِ الْقَرِيبَةِ وَ الْبَعِيدَةِ وَ الْمُتَوَسِّطَةِ مِنْ قُدْرَتِكَ وَ اخْتِيَارِكَ الْحُسْنِ أَوْ السَّيِّئِ وَ تَصَوُّرِكَ إِيَّاهِ وَ تَصْدِيقِكَ بِغَايَتِهِ الْعَقْلِيَّةِ الدَّائِمَةِ أَوْ الْوَهْمِيَّةِ الدَّائِرَةِ وَ بِالْجُمْلَةِ تَعَلَّقَ عِلْمُهُ بِفِعْلِكَ مَسْبُوقاً بِمَبَادِيهِ فَلَزِمَتْ الْمَبَادِي فَاخْتِيَارَكَ أَيْضاً حَتَّمُ فَالْوُجُوبُ بِالِاخْتِيَارِ وَ وُجُوبُ الْإِخْتِيَارِ لَا يَنَافِي الْإِخْتِيَارُ فَأَيْنَ الْمَفْرُوفُ مِنَ الْإِخْتِيَارِ كَيْفَ وَ أَنْتَ وَ أَمْثَالُكَ أَظْلَالُ الْقَادِرِ الْمُخْتَارِ فَتَبَصَّرْ.^۱

«[از این مطلب توهم جبر نکنید] چون علم فعلی همان طوری که به فعل شما تعلق گرفته است به مبادی غریبه و مبادی بعیده از فکر»، خیال، شوق، احساس، اراده، اشتیاق، رفع موانع، «مبادی متوسطه از قدرت شما، اختیار شما، اختیار حُسن یا بدی و تصور تو آن فعل را و تصدیق تو به غایت عقلی دائمی یا وهمی نابود شدنی هم تعلق گرفته است». شما غایت عقلیه را در نظر بگیرید یا یک غایت

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۲۰.

وهمیه را در نظر بگیرید، «تعلق علم خداوند به فعل ما مسبوق به مبادی است پس مبادی لازم هستند، حتماً اختیار شما هم حتم است پس قدرت خداوند به اختیار ما تعلق گرفته است. پس اینکه یک امری به واسطه اختیار ما واجب شود و همین طور خود اختیار واجب شود به واسطه مبادی سابقه خودش که قدرت به او تعلق بگیرد، این منافاتی با اختیار ندارد. پس چگونه ما می توانیم از اختیار فرار کنیم؟! ما همه سایه های قادرِ مختاریم، پس دارای بصیرت شو» یعنی اختیار حق است که در اختیار ما قرار گرفته است، نه اینکه ما مجبور باشیم.

ما یک ذاتِ جدای از حق نیستیم که ما را کوک کنند و به دروغ یک اختیار هم در سرمان بیندازند که سرمان را شیره بمالند و بعد هم بگویند که حالا برو و انجام بده اما در واقع او کوک می کند؛ [نه خیر!] یک فعل است که در عالم انجام می گیرد، اینهایی که اشتباه کرده اند و [به] جبر قائل هستند و گیر کرده اند، حساب خودشان را از حساب خدا جدا کرده اند بعد گفته اند که خدا مثل یک جلادِ شمشیر به دستی آن بالا ایستاده است و می گوید که باید این کار را انجام

بدهی درعین حال هم با اختیار باشد، اما اینکه
 این طور نیست؛ خدا با شمشیر آنجا نایستاده است
 همین فعلی که الآن ما با اختیار انجام می دهیم جدای
 از اختیار او نیست، نه اینکه اختیار ما با اختیار او
 مطابق است، دو اختیار نیست تا اینکه شما بگویید ...
 بلکه یک قدرت است که می آید و همان قدرت با
 اختیار یک عملی را انجام می دهد یک قدرت است
 ولی وقتی این به ما نسبت داده می شود، می گوئیم که
 ما کردیم، وقتی به اصلش نسبت داده می شود
 می گوئیم که او کرده است.

عیناً مثل فعل ملائکه که مرحوم آقا - رضوان الله
 تعالیٰ علیه - در معاد شناسی هم مطلب را خیلی
 خوب بیان کرده اند که یک جا داریم: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى
 آلَ أَنْفُسَ﴾^۱ یک جا داریم که ﴿قُلْ يَتَوَفَّى كُمْ
 مَلَكُ آلَ مَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
 تُرْجَعُونَ﴾^۲ که ملائکه چیز می کنند، تمام اینها فعل

^۱ . سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۷:

«خداوند است که جانها را می گیرد.»

^۲ . سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۵۷:

«ای پیغمبر! به اینها بگو: **يَتَوَفَّاكُمْ**، شما را می گیرد فرشته مرگی که به شما
 موکّل است، و می برد. و پس از آن به سوی پروردگارتان بازگشت داده

واحد است و اختیار واحد است^۱ که إن شاء الله بحث مفصل آن برای مطولات باشد.

فرعیت ایجاد برای وجود

و ثَالِثُهَا قَوْلُنَا الشَّيْءُ لَمْ يُوجَدْ مَتَى لَمْ يُوجَدْ أَيِ
الْإِجَادُ فَرَعُ الْوُجُودِ وَ إِذْ لَا وَجُودَ حَقِيقِي لِلْمُمَكِّنَاتِ
فِي ذَوَاتِهَا إِذِ الْمُمْكِنُ مِنْ ذَاتِهِ أَنْ يَكُونَ لَيْسَ وَ لَهُ
مِنْ عِلَّتِهِ أَنْ يَكُونَ أَيْسَ فَلَا إِجَادَ حَقِيقِي لَهَا فَإِذَنْ
كَمَا لَا وَجُودَ إِلَّا وَ هُوَ مُتَرَشِّحٌ مِنْ لَدِيهِ كَذَلِكَ لَا
حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَكِنْ لَيْسَ هَذَا
قَوْلًا بِالْجَبْرِ إِذْ كَمَا أَنَّ حَصَرَ الْوُجُودِ الْحَقِيقِي فِي
الْحَقِّ تَعَالَى لَا يُنَافِي وَجُودَ مُوجُودَاتٍ بِوُجُودَاتِ
مُسْتَعَارَةٍ مُجَازِيَةٍ كَذَلِكَ حَصَرُ الْإِجَادِ الْحَقِيقِي فِيهِ
لَا يُنَافِي إِثْبَاتَ إِجَادَاتٍ وَسَطِيَّةٍ غَيْرِ مُسْتَقَلَّةٍ.^۲

سوم که می گوئیم: شیء چیزی را ایجاد نمی کند
وقتی که خودش نباشد یعنی ایجاد فرع وجود است
و وقتی که وجود حقیقی برای ممکنات در ذواتشان
نباشد، ممکن ذاتاً لیس و عدم است، وقتی که علتش
می آید آیس و وجود می شود، دیگر ایجاد حقیقی
برای ممکن نیست و همچنین ترشح هر وجودی از
طرف او است، همین طور تمام افعال ما و تمام

خواهید شد.»

۱. جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۲۵ رجوع شود.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۶۲۰ و ۶۲۱.

عوارض وجودی ما هم از طرف خدا است (که آن هم
اطوار وجود است، آن هم بالأخره تطوُّرات وجود
است). لکن این جبر نیست همان طوری که حصر
وجود حقیقی در خداوند متعال با وجود موجودات
به یک وجودات مستعاره مجازیه، منافات ندارد (که
این وجودات مستعاره مجازیه باشند اما وجود
حقیقی برای او باشد؛ اینها استعارتاً اسم وجود را
برای خودشان گرفته‌اند) همین‌طور حصر ایجادِ
حقیقی در خداوند متعال با اثبات ایجادات وسطیه
غیر مستقله منافات ندارد.

اینکه ما ایجاد می‌کنیم و کارهایی انجام می‌دهیم
و افعالی انجام می‌دهیم منافاتی با آن ایجاد حقیقی او
ندارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد